



بحران مالی کشورهای سرمایه داری

گفتگو ی تلویزیون برابری با محمد رضا شالگونی

تلویزیون برابری زنجیره گفتگوهایی را در سه نوبت با محمد رضا شالگونی در مورد بحران مالی سرمایه داری که بحث روز جهان است ، ترتیب داده بود که هر سه مصاحبه از گفتار به نوشتار تبدیل شده و در شماره های 354 ، 356 و 358 نشریه راه کارگر، درج شده است. اکنون برای سهولت در دستیابی به هر سه مصاحبه، آن متون یکجا در اختیار شما قرار میگیرد. (توجه: این مصاحبه ها قبل از انتخابات اخیر - ریاست جمهوری در ایالات متحده امریکا - آغاز به ضبط شده است).

بخش اول :

برابری : با سلام به بینندگان تلویزیون برابری! همانطور که می دانید در رسانه های عمومی صحبت های زیادی در باره بحران مالی در کشورهای سرمایه داری در جریان است . در این رابطه گفتگونی داریم با محمد رضا شالگونی و سنوال هانی داریم تا بتوانیم روشنائی بیشتر به اصل مساله بدهیم . در ابتدا سوال می کنم که مشخصات عمومی این بحران مالی در کشورهای سرمایه داری چه هست ؟ این بحران را چطور می شود تعریف کرد و مشخصاتش بطور کلی چه هست ؟

شالگونی : من هم سلام عرض می کنم ! این بحرانی که شروع شده در مقطع خاصی از تحولات اقتصادی، سیاسی و بین المللی هست که توجه به آنها خیلی مهم است . چون در آینده و در افق گسترش بحران این عوامل خیلی تاثیر دارند. چون بحران اقتصادی و آنهم در یک مقیاس بزرگ این چنینی فقط یک مساله صرفاً اقتصادی نیست و بلکه مسائل سیاسی، مسائل بین المللی و توازن قوا بین قدرت های جهانی همه مداخله دارند و در آن اهمیت دارد. و خیلی مهم است که باین عوامل توجه کنیم و ببینیم در چه مقطعی این حادثه دارد اتفاق می افتد.

اولین مساله ای که بایستی در باره این بحران کنونی مورد توجه قرار دهیم عبارت از اینست که این بحران کانون اش در امریکاست و این خیلی مهم است . امریکا بزرگترین اقتصاد جهانیست . حداقل 25% کل تولید ناخالص جهانی در امریکاست و این مساله خیلی اهمیت دارد . عامل دیگر اینست که امریکا مصرف کننده ی نهانی کل اقتصاد جهان است. یعنی هر یک از اقتصادهای بزرگ کشورهای مختلف که تحرکی پیدا می کنند ، می خواهند صادراتی داشته باشند و یا سرمایه گذاریهایی داشته باشند؛ اگر یکی از مقاصد اصلی شان بازار امریکا نباشد ، خیلی شکوفا نمی شوند . این مساله ی بسیار بسیار مهمی است و بنابراین اگر ماشین مصرفی عظیم امریکا بخواهد، روی خیلی از مسائل اثر خواهد گذاشت . و اگر آن ماشین بخواهد دیگران متضرر خواهند شد .

برای اینکه توجه تان را باین مساله جلب کنم لازم می دانم که یاد آوری کنم که در دهه ی 1990 و در واقع در دو دهه گذشته، ما در ژاپن و آلمان بحران هانی داشته ایم که بحران های خیلی کشداری بودند . مثلاً ژاپن حدود یک دهه و نیم در یک حالت رکود و نیمه رکود بود . ژا پن دومین اقتصاد بزرگ جهانیست . منتهی می دانیم که بحران ژاپن کل اقتصاد جهانی را از کار نینداخت. چرا که موتور اصلی اقتصادی جهانی که امریکاست کار می کرد و دچار بحران عمقی نشده بود. یا مثلاً می دانیم که در آلمان و بعد از اتحاد آن و غیره، بحرانی رخ داد که بحران کشداری بوده و اگر چه فراز و فرودهایی داشته ولی ادامه هم داشته و در واقع رونق اقتصادی خیلی جان داری در آلمان پا نگرفته . آلمان سومین اقتصاد بزرگ جهان بوده و بزرگترین صادر کننده جهان بوده ولی می بینیم که اقتصاد آلمان هم در حالیکه در اروپا اثر خیلی مهمی داشت ، علی رغم آن در سطح جهانی اقتصاد سرمایه داری را خاموش نکرد و اثرات مخرب بر آن نگذاشت .

اقتصاد امریکا ولی چیز دیگری است . اقتصاد امریکا چنین است که هم بزرگترین بازار جهانست و هم بزرگترین وام گیرنده جهان است. چرا که بسیاری از سرمایه های کشورهای مختلف که در بیرون از مرزهایشان برای سرمایه گذاری می روند، مقصدشان امریکاست . بدین خاطر می شود گفت که امریکا وام گیرنده نهانی جهانیست . یعنی اگر سرمایه هانی برای سرمایه گذاری برون، خواهند رفت که معمولاً اوراق خزانه امریکا را بخرند یا سهام و غیره آنجا را می خرند . بعلاوه! امریکا بزرگترین بازار ساز- باصطلاح بازار ایجاد کننده- جهان است . این مهم است که قدرت دولت امریکا بعنوان قدرت برتر و ابر قدرت سیاسی اهمیت داشته و در جاهانی که توقف هانی اتفاق افتاده و اختلال هانی در سیستم سرمایه داری بوقوع پیوسته، با گوش مالی بعضی دولت ها و تشویق بعضی دولت ها راه ها را گشوده و آنچه را که می خواسته یا منافع اش ایجاب می کرده بدست آورده . مثلاً توجه کنید به بحران آسیا که بهر حال بحران بزرگی بود و امریکانی ها مداخله کردند، هر چند که بنفع خودشان مداخله کردند و در واقع آسیایی ها را خانه خراب کردند . ولی در هر حال مهم است که امریکا بازار ساز جهان است . بنابراین لازم است توجه کنیم که در اینجا این موتور خانه اصلی است که به روغن سوزی افتاده و در آن اختلال هست .

مساله دوم عبارت از اینست که بحرانی که تازه شروع شده هنوز در سطح مالی است و در واقع هنوز کل اقتصاد را کاملاً فرا نگرفته و شاخص های دیگر نشان نمی دهند که در جاهای دیگر خود امریکا رکود کاملاً نشسته باشد تا اینکه بگوئیم رکود بمعنی فنی کلمه شروع شده است یا نه و این هنوز محل بحث دارد . لازم است در اینجا یاد آوری کنم که هر بحران مالی ضرورتاً به رکود منتهی نمی شود . مثلاً ما در سال 1987 بحران مالی داشته ایم که ضربه ی وحشتناکی- شوک وحشتناکی - وارد شد . در سال 1990 شوک وحشتناکی وارد شد . در سال 1998 شوک بزرگی وارد شد . در سال 2001 هم شوک بزرگی در امریکا و در سطح مالی وارد شد. ولی از این چهار بحران که داشته ایم دو تای آنها با رکود همراه شده اند . بحران سال 1990 و بحران سال 2001 تا " س. ژ " - بحران عمومی *crise généralisée* - ادامه پیدا کرد . بنابراین است که باید گسترش بحران را مورد توجه قرار دهیم که در چه سطحی است ، چه می شود کرد و چه می کنند؟ مثلاً بحث هانی که حالا ادامه دارد اینست که می خواهند تلاش کنند که نگذارند این بحران از سطح مالی برو و عمیق تر شود و کل اقتصاد را در بر بگیرد . و بیکاری توده ای و خواباندن کل اقتصاد را در پی داشته باشد.

توجه باید کرد که مثلاً در سه ماهه ی آخر سال 2007 - معمولاً آمارهای اقتصادی و کارکرد کشورها در این زمینه را سه ماهه استخراج می کنند - رشد اقتصادی امریکا منفی بود . در سه ماهه ی اول سال 2008 رشد اقتصادی خیلی خیلی ضعیف بود و حدود هشت دهم درصد- یعنی زیر یک درصد - بود . در سه ماهه ی دوم سال جاری یکدفعه رشد اقتصادی امریکا بالا پرید و سه و خرده ای در صد شد . بنابراین خیلی ها

گفتند که آن اختلالی که اتفاق افتاد وشوک مالی ای که همراه داشت ، در حال بهبود پیدا کردن است و خیلی وعده ها می دادند ولی دیدیم که چنین نیست و ادامه پیدا کرد و عمیق تر شد .

بنابراین سنوآل اینست که آیا حتماً این بحران گسترش پیدا می کند یا نه ؟ مثلاً همین الان و در سه ماهه دوم سال 2008 نرخ بیکاری که در ژانویه این سال حدود 4% بود به 6/2% در آمریکا افزایش یافت . خود این البته فی نفسه نشان دهنده ی این نیست که رکودی اتفاق افتاده و می تواند در نتیجه شوک باشد و یک عده از شرکت ها کارکنانشان را اخراج کرده باشند و در واقع شوک را دفع کرده باشند . و حالا مساله اینست که تضمین دادن ها ، خریدن ها، ملی کردن شرکت های مالی و بانک ها بیشتر حول و حوش اینست که جلوی قضیه را بگیرند و نگذارند بحران در آمریکا عمقی و سراسری بشود که البته به کل جهان سرایت خواهد کرد .

مشخصه دیگری بحران کنونی دارد و آن ترکیب رکود و تورم است. این خیلی مهم است و در واقع ما را به دوره ای مثل دهه 1970 بر می گرداند که با - رکود تورمی stagflation - روبرو هستیم و این قیاس دو باره بر سر زبانهاست . اهمیت قضیه عبارت از اینست که در حالت رکود یک سلسه راه حل هانی معمولاً وجود دارد که مثلاً نرخ بهره را پائین می آورند تا اینکه پول بیشتر به بازار تزریق شود و بنابراین سرمایه گذاریهای جدیدی می شود و رونق ایجاد می گردد. و حال آنکه در حالتی که تورم باشد معمولاً نرخ بهره را بالا می برند و از این طریق نقدینگی را از بازار جمع می کنند و در واقع نمی گذارند نقدینگی افزایش پیدا کند و در نتیجه جلوی داغ شدن اقتصاد را می گیرند. وقتی که ایندو با هم هست با معضل خاصی روبرو هستند و بنابراین اگر راه حل ضد تورمی را در پیش بگیرند قاعدتاً بایستی نرخ بهره را بالا ببرند. حالا بحران مالی 14 ماه عمر دارد و از اوت 2007 شروع شد، از زمانیکه به اعتبارات و مخصوصاً اعتبارات مسکن شوک وارد شد. منتهی در چهارده ماه گذشته مقامات مسئول آمریکایی بیشتر واکنش نشان دادند تا اینکه اقدامات جدی بکنند. چرا که هنوز فکر نمی کردند که این بحران می تواند عمومیت پیدا کند . ممکن است معلوم شود که اشتباه می کرده اند و ممکن است معلوم شود که خیلی جاها اشتباه کرده اند . بهر حال مهم است که در بایم که چرا تا اینجا قضیه کش آمده . این بحران، بحران ترکیب تورم و رکود است و این قضیه را مشکل می کند . در حالیکه قیمت مواد غذایی ، قیمت هزینه های مسکن، قیمت انرژی و غیره بالا می رود که اینها در مجموع اثرات رکود گذار در اقتصاد دارند و اقتصاد را کساد می کنند و نتیجه تورمی دارند؛ از طرف دیگر می بینیم که بیکاری افزایش پیدا می کند، اعتبارات متوقف شده اند و غیره .

تا این لحظه که داریم صحبت می کنیم، آنها در حال انجام دادن اقدامات ضد رکودی هستند . چرا که در این توقف و ورشکستگی هانی که اتفاق افتاده همه بانکها و در راس آن ها بانک " فدرال رزرو " آمریکا- بانک مرکزی آمریکا- تصمیم گرفت که باز هم نرخ بهره را پائین بیاورد. خود این اثر دارد و یعنی اینکه پول بیشتر به بازار تزریق می شود . اینکار را می کنند که جلوی رکود را بگیرند و حالا از این می ترسند که با این ماجرا کار به رکود بیشتر اقتصاد منتهی شود .

مساله دیگری که وجود دارد و خیلی خیلی مهم هست عبارت از اینست که در این بحران، بخش مسکن دچار بحران شده است . بخش مسکن از سالهای 2001 بعد در واقع موتور رشد اقتصاد آمریکا بوده. از زمانیکه در سال 2000 بحران شروع شد" گرین استند" رئیس فدرال بانک آمریکا ، نرخ بهره را تقریباً تا حد صفر پائین آورد. پول تزریق کردند و خرید خانه و بساز و بفروشی شروع شد و این اقتصاد آمریکا را سر پا نگه داشت . آمریکا که مصرف کننده ی نهانیست ، این چنین با پولهای دیگری که از نقاط دیگر دنیا وارد می شد و نقدینگی عظیمی که داشت ، عمل کرد. حالا مساله عبارت از اینست که چنین چیزی از کار افتاده و دیگر کشش ندارد و ورشکستگی ها شروع شده . در واقع رهن سه میلیون و ششصد هزار نفر نکول شده و خانه هایشان را مصادره می کنند. پنج میلیون و خرده ای نفر هم دارند برای خانه هایشان به دادگاه می روند . در نتیجه حدود هشت میلیون آمریکایی به چنین وضعی گرفتار هستند . اگر این مساله گسترش پیدا کند حادثه خیلی مهمی اتفاق خواهد افتاد و بهر حال بدهکاری بزرگی در مسکن هست . شصت میلیون آمریکایی رهن دارند بعد بالا رفتن بی سابقه ی بدهکاریهای آمریکاست . توجه داشته باشید که کل بدهکاریهای اقتصاد آمریکا البته فقط بدهکاریهای اقتصاد دولت آمریکا به بازارها و کشورهای دیگر، خانوارهای آمریکایی ، بخش مالی آمریکا و بخش غیر مالی و مثلاً شرکت های تولید کننده اتومبیل یا کامپیوتر و ... در همه جا بدهکاریها بالا رفته اند . بدهکاریهای آمریکا حالا حدود 43 تریلیون دلار است اگر مجموعه اش را در نظر بگیریم، این چیز یست نزدیک به کل تولید ناخالص جهان . بنابراین ادامه این وضع مشکل فراهم می کند و بیرون آمدن از آن خیلی کار آسانی نیست . ممکن است بگویند که این بحران به رکود منتهی نخواهد شد ولی حتی اگر چنین نشود، تنها می توانند روز محشر را به عقب بیاورند . این بدهکاری بی سابقه در تاریخ خود بخود وحشتناک است و یک جانی همه چیز را بهم خواهد ریخت .

بعد هم هزینه های بالا رونده ی نظامی و مخصوصاً جنگ هانی که آمریکا به راه انداخته و خیلی وحشتناک است و بعد نیز کسری تراز پرداخت های آمریکاست. در مجموع آن چیزهایی که آمریکا از دنیا می گیرد و به دنیا می دهد، کسری دارد. در واقع هر سال هفتصد میلیارد دلار کسری موازنه تجاری آمریکاست . یعنی اگر این هفتصد میلیارد دلار را در نظر بگیرید، آمریکایی ها هر روز دو میلیارد دلار اضافه بر در آمدشان - اضافه بر تولید شان- از دنیا می گیرند و مصرف می کنند . این چیز کمی نیست و هر روز دو میلیارد دلار بیشتر مصرف می کنند و خوب می تواند مختل کننده باشد و اگر در لحظه حاضر اتفاقی نیافتد حتماً در آینده نزدیک همه چیز را بهم خواهد ریخت .

یک فاکتور دیگری که خیلی خیلی مهم است عبارت از اینست که حالا این اولین بحرانی است که نئو لیبرالیسم جهانی شده با آن روبروست . توجه داشته باشید که حالا کشورهای بسیاری به روی سرمایه جهانی گشوده شده اند. کشورهایی که قبلاً باصطلاح سوسیالیستی بودند و مثلاً شوروی و متعلقانش ، یا چین و یا اقتصادهای دیگری که سوسیالیستی نبودند ولی تا حدی بسته بودند. این مساله مهمی است که توجه داشته باشیم که برای اولین بار است که نظام سوسیالیستی نیست و حوزه های زیادی به روی بازار آمریکا گشوده شده اند و اقصاد جهان سرمایه داری همه جا گسترده شده و همه نوعی به بازار آزاد گرویده اند. وقتی ظرفیت های آمریکا در اینجا متوقف می شود انعکاس آن در سطح جهانی خیلی عظیم خواهد بود و بایستی دقت کنیم که این چیز کمی نیست .

مساله دیگر اینست که در هژمونی آمریکانی تردید بوجود آمده است. مثلاً می بینید که وزیر دارایی آلمان می گوید که بنظر می رسد امپراتوری مالی آمریکا به پایان رسیده است. وقتی آدمی مثل " ویشنانین بروک " چنین چیز ی می گوید یا دیگران هم آنرا تکرار می کنند، نمی خواهند در باره مسائلی صحبت کنند! خود این نشان می دهد که دیگر متحدان آمریکا از این مساله ناراضی دارند. یعنی حاضر نیستند هزینه های این بحران را که آمریکا در داخل سیستم خودش ببار آورده و در واقع عمدتاً موتور اقتصادی آمریکا ببار آورده بدوش بگیرند. در حقیقت این جواب ردی است به طرح های " تالسون " که می خواهد بخشی از بار این بحران را بدوش دیگران بیاندازد. وقتیکه آلمانی ها یا در واقع بزرگترین اقتصاد اروپا چنین می گوید یا مثلاً وقتی که " آنجلا مرکر " در مورد بسته ی اقتصادی می گوید که چه خواهند کرد و آلمان خودش می خواهد تنهایی عمل کند، اینها اظهار نظرهای آکادمیک نیستند و قبل از هر چیز اظهار نظرهای سیاسی است. ما با یک چیزی شبیه آنچه که در آغاز حمله آمریکا به عراق روبرو بودیم روبرو شده ایم ، یعنی اینکه حتی متحدان نزدیک آمریکا تردید دارند که آمریکا توانایی اینرا داشته باشد که قضیه را حل کند . این با آن شرایطی که آمریکا می توانست دیکته کند فرق می کند و دیگران هژمونی آمریکا را مورد تردید قرار داده اند . حتی "سركوزی" هم اینرا بشیوه اپورتو نیستی تکرار می کند و دیگران هم همینطور . همه هم برای آمریکا دل می سوزانند و متحدان نزدیک آمریکا هستند ولی واقعیت اینست که یک نوعی ابراز ناراضی می کنند.

یک عامل دیگر بی اعتبار شدن " رویای آمریکا "نی است. همان "امریکن دریم - American Dream ، یا " راه زندگی آمریکایی - American way of life " است. در واقع در خود آمریکایی که آدم ها با کار و تلاش و تجارت به موفقیت می رسند، و فتنه هشت میلیون می روند که خانه هایشان را از دست بدهند، خوب ابتدا در خود آن کشور "روای آمریکایی" زیر سوال می رود. در حالیکه در سه دهه گذشته دستمزدهای واقعی متوقف بوده اند و حالا که اصلاً " زیر طبقه " به فلاکت بیشتری دچار شده و هر چه بیشتر سهم اش از تولید ناخالص آمریکا پائین آمده. حتی از آنهایی که شاغل بوده اند و توانسته اند خانه ای را بدست بیاورند، بیش از هشت میلیون شان در همین لحظه که صحبت می کنیم در شرف این هستند که از خانه هایشان بیرون رانده شوند و خانه هایشان را بفروش می گذارند. در چنین شرایطی آن "روای آمریکایی" چه می شود؟ مساله مهمی است. در سطح دنیا هم چنین است. بی اعتباری سیاسی آمریکا که جنگ هایش به آن دامن زد و ... اگر همه ی اینها را کنار هم بگذاریم، اعتبار خدشه دار می شود. اگر قرار باشد هر اقتصادی در دنیا طوری باشد که هر آدمی مثل آمریکایی ها، سوار اتومبیل بشود و از هر سه نفر دو نفر اتومبیل داشته باشند، دنیا به کدام سو می رود؟ اینها ناممکن شدن چنین چیزی است و اصلاً بی ربط بودن این ماجرا مساله مهمی است که بایستی بدان توجه کرد.

یک عامل دیگری که خیلی خیلی مهم است و مختص این وضع است واز نظر سیاسی خیلی خیلی اهمیت دارد، هم زمان شدن بحران کنونی است با جریان انتخابات در آمریکا. در اینجا وضعیت بگونه ایست که دولت آمریکا مجبور است در اقتصاد مداخله کند و بنفع سرمایه بزرگ و بانک های بزرگ و بانک های مالی کلیدی مداخله کند چون در واقع آنها ارباب های دولت هستند. جالب است که به هر دو کاندیدا بیشترین کسانی که کمک مالی کردند همین شرکت های " وال استریت " هستند. منتهی اینان مجبورند که بر علیه آنها صحبت کنند. زیرا که رأی دهنده را باید به نفع خودشان بسیج کنند. و در اینجا یک اتفاقی می افتد: پول هانی را که قرار است به هزینه مالیات دهنده ی آمریکایی به آنها بدهند، یکدفعه با اندیشه آمریکایی روبرو می شوند که چرا حالا ؟ و چرا به آنها ؟ در حالیکه هشت میلیون آمریکایی خانه هایشان را از دست می دهند و بهداشت عمومی در آمریکا بی معناست، چرا به آنها [سرمایه بزرگ]؟ بدتر از همه اینکه سی سال است تبلیغ کرده اند که دولت نباید در اقتصاد مداخله کند و حالا دولتی هم روی کار است که "واتیکان" این ایدئولوژی کاذب است. نه اینکه بگوئیم این درست بوده که باید جداگانه صحبت کرد ولی مساله اینست که اینها اینطوری وانمود کردند که دولت در اقتصاد مداخله نمی کند.

اما حالا روز روشن، زیر آفتاب همه مردم در سطح میلیونی در دعوای انتخاباتی می بینند که دولت مداخله می کند و چه مداخله ای !! مثلاً در ملی کردن دو تا بنیاد غول آسا مسکن آمریکا که " فردی مک " و " فانی میل "

Fannie Mae ، Freddie Mac - بودند که سرمایه ایندو 5/2 تریلیون دلار است، یک شوک وحشتناکی به ایدئولوژی نئو لیبرالی وارد می کند. بنابراین است که بحران حادی اتفاق می افتد. در واقع در حدی است که خود حزب دست راستی در مجلس نمایندگان آمریکا دست به شورش می زند. آنها بودند که دور اول رأی گیری را ناممکن ساختند و در مجلس نمایندگان رأی منفی دادند و نه دموکراتها. چرا که در چهارم نوامبر باید بروند و از مردم رأی بگیرند و اصلاحی ترسند که حزب جمهوری خواه منقرض بشود. چرا که ایدئولوژی اش ورشکست شده. بنابراین دعوای مطرح می شود و آنها می ایستند که با اصطلاح از منافع مردم دفاع کنند یا وانمود کنند که از منافع مردم دفاع می کنند و این بیداری بزرگی بوجود می آورد و فضا را سیاسی می کند. توجه به این مختصات مهم است، چرا که در گسترش بحران اثر دارند.

برابری: خیلی ممنون ار شما! سوال های بسیار ی در این رابطه هست که در یک برنامه نمی توان به همه ی آنها پاسخ داد. ما امیدواریم که در برنامه ی دیگری سنوآلهانی در رابطه با بحران مالی و کل اقتصاد و داشته باشیم.

بخش دوم:

برابری: با سلام به بینندگان تلویزیون برابری! در بخش اول برنامه در رابطه بانگاهی به بحران

تازه ی جهانی، به مشخصات عمومی بحران مالی کشورهای سرمایه داری پرداختیم. در ادامه این بحث اکنون باین می پردازیم که بحران از کجا شروع شد یا علت های بی واسطه آن چه بودند. بعد به عواملی که در این بحران نقش داشتند و دلایل اصلی آن خواهیم پرداخت. در این رابطه با محمد رضا شالگونی گفتگونی داریم. ابتدا از ایشان سنوآل می کنم که دلایل بی واسطه ی این بحران چه بودند، از کجا شروع شد و چرا چنین دامنه ای پیدا کرد؟

شالگونی: من هم به شما و بینندگان تلویزیون برابری سلام عرض می کنم. دلایل بی واسطه بحران مسلماً مساله بحران مسکن در آمریکا بود. چهارده ماه پیش و در ژوئیه 2007 بود که با سقوط بعضی شرکت های رهن که اعتبارات رهنی می داند این بحران شروع شد و سقوط گسترش پیدا کرد. بنابراین می شود گفت که طی این چهارده ماه مساله مسکن در آمریکا بی تردید به بحران بزرگی تبدیل شده. اینرا نمی شود انکار کرد که عامل بی واسطه بحران و جانیکه انفجار از آنجا شروع شده در واقع مساله مسکن در آمریکا و البته هم چنین در انگلیس بود. این دو در شروع و دامن زدن به این بحران مخصوصاً نقش داشتند و البته از قبل هم قابل پیش بینی بود.

در حال حاضر مهم است که توجه داشته باشیم که بیش از سه میلیون و ششصد هزار نفر خانه هایشان مصادره می شود بخاطر اینکه امکان ندارند اقساط خانه هانی را که به رهن گرفته اند بپردازند. پنج میلیون دیگر هستند که به دلیل عدم امکان پرداخت اقساط رهن در مرحله دادگاه و جریان قضایی می باشد و می رود که خانه هایشان مصادره شود. حتی شرایط خاصی برای دادگاه گذاشته اند که مصادره ها را تسریع کنند. فکرش را بکنید که بیش از هشت میلیون آدم در آمریکا گرفتار از دست دادن خانه هایشان هستند. این بحران بزرگی است و مهم تر از آن یک آشفتگی است که در نظام مالی ایجاد می کند که بایستی این یکی را مورد توجه قرار داد. در این فاصله قیمت مسکن از آن نقطه ی اوجی که تا قبل از ژوئیه 2007 داشت، در آمریکا بیش از سی و سه درصد سقوط کرده و بعضی ها می گویند که در انگلیس بیش از پنجاه درصد سقوط کرده است. البته اگر همین پنجاه درصد را در نظر بگیریم، باز هم قیمت مسکن از آنچه که در سال 1997 بوده هنوز خیلی بالاتر است.

بنابراین مهم است که توجه کنیم این بحران مسکن ناشی از چه بوده. در واقع این نوعی سفته بازی در مسکن بود که در مقابله با بحران سال 2000 شروع شد و سال 2001 شدت پیدا کرد؛ بانک فدرال آمریکا ***** برای اینکه جلوی بحران را بگیرد که بیک رکود عمقی نرود، شروع کرد به ریختن پول به بازار. و این باعث شد که در حوزه های مسکن یک سفته بازی شروع شود. نرخ بهره عملاً به صفر رسید. یعنی یکدفعه از شش درصد به یک درصد و بعد نیم درصد رسید. خیلی از آدم هانی که حتی پولی نداشتند هجوم آوردند که خانه بخرند. و این سیستم بانکی هم یک سلسله کارهانی کرد. مالی کردن اقتصاد همین است - که به هر کسی که در آن لحظه امکاناتی داشت و آمادگی داشت در عین حالیکه درآمدهای روشن و ثابت و پایداری نداشت، وام می دادند که مسکن داشته باشد. خیلی ها آمدند مسکن بگیرند بی آنکه دارانی داشته باشند و " رهن سپاری " را بوجود آورد که در واقع زیر معیارهای معمولی و متعارف اعتبارات رهنی می دادند. خیلی ها خانه می خریدند نه برای اینکه در آن ساکن شوند بلکه برای این می خریدند که چون قیمت خانه ها در نتیجه این رونق بالا می رفت، در آینده بفروشند و از این محل سود ببرند. اصلاً خود این درآمدی شد برای خیلی ها و به بحران کنونی دامن زد.

اگر بخواهیم سابقه ی این نوع سفته بازی را ببینیم ، مشابه اش در دهه 1980 و در ژاپن بورس بازی روی زمین ها شروع شد و قیمت زمین بشکل انفجاری بالا رفت و به آنجانی رسید که ترکید . همین سفته بازی رکود دهه 1990 را در ژاپن بوجود آورد . اما الان خیلی از منتقدان و مفسران آنکلو ساکسون از ژاپنی ها انتقاد می کنند که چرا بانکهای ژاپنی احتیاط می کنند. در حالیکه بانکهای ژاپنی چهارده تریلیون دلار پس انداز خانوارهای ژاپنی را در اختیار دارند ولی به سفته بازیهای این چینی میدان نمی دهند . ازاین نظر آنها همیشه مورد انتقاد بوده اند ، منتهی ژاپن سعی کرده باین جریان کشیده نشود. در اینجا اما خود بانک مرکزی آمریکا - فدرال رزرو Federal Reserve Bank - و بانک انگلیس و خزانه داریهای آنها در دامن زدن به این بحران نقش مهمی را داشتند.

برابری : خوب توضیح دادید که بحران کنونی از بحران مسکن در آمریکا شروع شده. ولی دلایل اینکه بحران چنین دامنه جهانی ای پیدا کرده و بیک بحران مالی گسترده منجر شده چیست ؟ اینها چه ربطی بهم دارند؟ و در واقع دلایل عمده تر این بحران چه هست ؟

شالگونی : بله ! همانطور که گفتیم مساله مسکن علت بی واسطه است ولی همه ی علت ها نیست . علت عمده ی بحران را که حالا ابعاد جهانی پیدا کرده باید در خود اقتصاد آمریکا و خود نئو لیبرالیسم و سیستم مالی شدن اقتصاد کشورهای پیشرفته و اقتصاد جهان جستجو کرد. برای این قضیه بایستی از مالیه یا **** یک تصویری داشته باشیم . فاینانس Finance قبل از هر چیز عبارتست از سیال کردن سرمایه . افزایش قابلیت تبدیل سرمایه و ثروت ها به نقدینگی . مثلاً می دانید که از اوایل قرن بیستم بحث سرمایه مالی مطرح شد و مارکسیست ها در این مورد پیشتاز بودند که مطرح کردند که این چه عواقبی در ساختار اقتصادی و مدل های انباشت سرمایه دارد . از آن موقع که مطرح شد ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی چیزی را ببار می آورد که سرمایه مالی نامیده می شود ، اکنون یک قرن گذشته و اتفاقات زیادی روی داده است .

مساله اینست که حالا خود پول که در اقتصاد قیل از این دوره اساساً وسیله معاملات بود. وسیله پس انداز و غیرو بود. حالا پول خودش بیک کالا تبدیل می شود و بنابراین است که آنرا بسته بندی می کنند و در بسته بندیهای مختلف بصورت انواع کالاها در می آورند . اصلاً پول را با اصطلاح " پروداکس ها" - محصولات گوناگونی - به بازار می آورند. پول را می گویم! اگر اینرا نفهمیم خیلی از مسائل را نخواهیم فهمید. اگر قبول بکنیم که فاینانس عبارتست از سیال کردن سرمایه یعنی اینکه امکان بدهیم که هر کس بتواند هر دارائی ای که دارد بصورت اعتبار در بیاورد- مثلاً خانه یا

کارخانه اش را - و به اعتبار آن وامی بگیرد و آنرا در جای دیگر خرج یا سرمایه گذاری کند؛ این نقد شدن یا سیال شدن سرمایه یک سلسله از موانعی را که در جهت حرکت سرمایه وجود داشت از بین می برد. واقعیت اینست که وقتی سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی اتفاق می افتد، سرمایه منجمد می شود. مثلاً یک نفر که کارخانه ای تاسیس می کند ، سرمایه اش را روی ماشین آلات و زمین و مواد اولیه و منجمد می شود و باین سادگی نیست که هر لحظه خواست سرمایه اش را بر دارد و بنابراین بخش بزرگی از سرمایه در حالت منجمد می ماند . آن چیزی که فاینانشلازیشن ***** مالی شدن - می کند اینست که سرمایه را از حالت منجمد در می آورد. باین ترتیب خیلی از ثروت هانی که وجود دارند و در واقع مالکیت بر زمین ها و کارخانه ها و غیره هستند، از آنها بعنوان اعتبار استفاده شود. و در این صورت است که چیزهای عجیب و غریبی اتفاق می افتد . مثلاً شما وامی را می گیرید و خانه ای را می خرید، درست است که شما صاحب خانه هستید ولی در قبال این مالکیت بخش بزرگ قیمت آن خانه را به بانکی که از آن وام گرفته اید بدهکارید . منتهی همین سند مالکیت خانه را شما تبدیل می کنید بیک سند ثروت و از محل آن اعتبار می گیرید . می آید از اعتبار همان سند پول هانی بر می دارید و در جاهای دیگر خرج می کنید . این سیستم پیچیده است که حالا پرداختن به آن ما را از بحث اصلی منحرف می کند و مجال آن هم نیست . بهر حال این سیستم پیچیده ای از درم رفتن بدهی ها و دارائی ها و در واقع تبدیل شدن خیلی از بدهی ها به دارائی درسیستم اعتباری وجود دارد.

منشاء فاینانس از کی باین صورت و کیفیت جدید درآمد؟ از زمانیکه سیستم " برتن وودز Bretton Woods در دهه ی 1970 دچار بحران شد و دلار از طلا جدا شد . در آن موقع آمریکا بدهکاریهایی زیادی داشت . مخصوصاً " یورو دلارها" و " پترو دلارها" شنواری که وجود داشتند به دلار بودند و مردم که می خواستند پولشان را بگیرند آمریکا ناگزیر بود که این پولها را بپردازد و پول چاپ کرده و بدست مردم و در واقع سرمایه داران کشورهای دیگر داده بود. برای اینکه جلوی چنین چیزی را بگیرند، آمدند و حرکت سرمایه را در ورای مرزها آزاد کردند. واین چیزی بود که مالی شدن را دامن زد و در واقع بدهی های آمریکا به دارائی ها تبدیل شد. دیگرانی که اوراق قرضه ی - اسناد قرضه - را در آمریکامی خریدند ، آنها را به دارائیهایی خودشان تبدیل کردند. و خود آمریکا بخش بزرگی از این اوراق را به سپرده ها و ذخایر خودش تبدیل کرد و ذخایر ویژه ای را که باید داشته باشد نگه داشت .

ار آنجا بعد بود که آمریکا شروع کرد به بهم ریختن آن معیارها که در " برتن وودز" بود که سرمایه، آزاد نمی تواند در ورای مرزها حرکت کند. آمریکا با اینکار باین کار بیرون از آن معیارها دامن زد که در واقع بدهی هایش به سرمایه هانی تبدیل شود. سرمایه گذارانی آمدند و در آمریکا سرمایه گذاریهای کرد ند و آمریکا هم خود این سرمایه گذارها را در جاهای دیگر سرمایه گذاری کرد و این موجب همان چیزی شد که زمینه جهانی شدن را بوجود آورد. طرف دیگرش هم عبارت از این بود که اقتصاد را لیبرالیزه کردند . خیلی از معیارهانی را که برای داد و ستد و تاسیس فعالیت های اقتصادی وجود داشت، بنفع سرمایه شل کردند و این باعث شد که سرمایه راحت از " موانع" بگریزد. و البته این بدون در هم شکستن رزمندگی جنبش کارگری و اتحادیه های کارگری عملی نبود و همین مساله باعث شد که سرمایه از خیلی از کشورهای پیشرفته به کشورهای حاشیه ای فرار کند. و پدیده های تودرتونی بوجود آمد . مسائل زیادی را نمی شود فهمید مگر اینکه خود فاینانس فهمیده شود. خود فاینانس دیگر ربطی به اقتصاد واقعی پیدا نمی کند . نه اینکه رحم ندارد بلکه اصلاً شکا فی که بوجود می آید چیز عجیبی است . در واقع معاملاتی اتفاق می افتد که ربطی بیک کالا یا خدمت معینی ندارد که روی آن معامله بشود. مثلاً فرض کنید می خواهند نفت ایران را بخرند : کشتی که هنوز از بندر - یکی از پایانه هانه های نفتی ایران- به راه نیفتاده، آنرا در بازارهای مالی غرب می خردند و در حالیکه در اقیانوس در حال حرکت است سه چهار بار روی آن معامله می شود. معلوم نیست که در این میان چه کسی صاحب کالا است . بالاخره معلوم است که کسی که نهایتاً آنرا می خرد صاحب آن است ولی هنوز خریدار نهانی مشخص نیست .

بنابراین سیال شدن سرمایه امکانات وسیعی را بوجود آورده که سرمایه آزادانه در کشورهای مختلف حرکت می کند و امکانات و حقوقی برای سرمایه داران بوجود می آورد و شرکت های واقعی را خیلی جاها از داخل خالی می کند. و یک چیزی را در خود کشورهای غربی و مخصوصاً آمریکا بوجود می آورد که به آن جامعه پسا صنعتی Post - Industrial Society می گویند . همین الان بخش صنعت در آمریکا فقط ده درصد نیروی کار را در اختیار دارد . بخش بزرگی از نیروی فعال جامعه ی آمریکا در بخش های دیگر فعالیت می کنند. بخش فاینانس که همان دلالی ها و معاملات مالی باشد یک چیز بسیار بسیار عظیمی است. برای اینکه تصویری از ابعاد فاینانس داشته باشیم که چقدر ارتباط اش کم است با آن چیز ی که در اقتصاد واقعی وجود دارد، خوب است چند رقم را بگویم :

یک شاخصی هست بنام شاخص لایبر یا همان شاخص " بریتیش بانکرز اسوسیشن British Banks ssociation - است . و عبارتست از نرخی که در معاملات اعتباری بین بانک هانی که مقیم لندن هستند- از این نظر لندن مهمترین مرکز اعتباری بین بانکهاست - وجود دارد . وقتی این نرخی را محاسبه می کنند، بر مبنای این محاسبه در لندن سالیانه سیصد تریلیون دلار بین بانک ها معامله اتفاق می افتد. اینرا با تولید ناخالص جهان که مثلاً 45 تریلیون دلار است . اگر اینها را مقایسه کنید خواهید دید که اصلاً چه ربط کمی به اقتصاد واقعی دارد . یعنی سیصد تریلیون دلار فقط معاملات اعتباری بین بانکها در پایگاه - " سیتی"- لندن هست . سیصد تریلیون دلار در سال و یعنی اگر این معامله بر سرانه جمعیت جهان سرشکن کنیم، برای هر فرد انسان در کره زمین چهل و پنج هزار دلار در سال می شود. یا مثلاً میزان معاملاتی که در بورس نیویورک اتفاق می افتد و مثلاً معاملاتی که در سال 2007 در " وال استریت " و در مورد سهام اتفاق حدود شصت میلیارد دلار روزانه بوده است . و حال آنکه معاملاتی که روی ارزها در همین مدت و روزانه اتفاق می افتاده یک تریلیون و هشتصد هزار میلیارد دلار و یعنی 1/8 تریلیون دلار - نزدیک به دو تریلیون دلار - بوده است . معاملات ارزی ای که با این آهنگ در " وال استریت " اتفاق می افتد در هر بیست و چهار روز معادل کل تولید ناخالص جهان می شود. ببینید حجم عظیمی را که در اینجا اتفاق می افتد!

یا شاخص دیگر را در نظر می گیریم : در دهه 1960 سود ناشی از معاملات مالی در کل حجم سودها در آمریکا فقط پانزده درصد بود و حال آنکه در همان دوره سود ناشی از فعالیت های صنایع در آمریکا بیش از پنجاه درصد بود. حالا و مثلاً در سال 2006 سود ناشی از معاملات مالی در آمریکا بیش از چهل درصد کل سودهای آمریکاست و حال آنکه در همین سال سودهای ناشی از فعالیت های صنعتی در آمریکا حدود پانزده درصد کل سودهاست . اینرا می شود دید که فاینانس- مالیه - چه نقش عظیمی پیدا کرده و چطور سایر بخش های اقتصادی را زیر گرفته است . این باعث شده که تمام حوزه های فاینانشالیزه شود.

با این فاینانشالیزه کردن فعالیت های اقتصادی ، مثلاً چکار کردند؟ آمدند و برای اینکه مخصوصاً مقاومت کارگران را بشکنند، به بخشی از کارگران شاغل گفتند که باینان برایتان صندوق بازنشستگی خصوصی درست کنیم . خود این صندوق های باز نشستگی که در واقع کارگران پول هایشان را تکه تکه در آنجا جمع می کردند که باصطلاح در روز بازنشستگی یک چیز مطمئنی داشته باشند، وسیله داد و ستد شدند. یا مثلاً گفتند که باینانید و با بهره ارزان خانه بخرید. این خانه هانی که به طبقات پائین، کارگران، طبقه متوسط پائین و حتی آنهایی که تهی دست بودند، فروخته شد، خودش به سفته بازیهایی عظیمی دامن زد. یا حالا حتی شرکت های غیر مالی در آمریکا بخش قابل توجهی از فعالیت هایشان در حوزه مالیه است . حتی مثلاً " جنرال موتورز" که بزرگترین شرکت اتوموبیل سازی آمریکاست، می گویند که در سال 2005 از طریق تولید اتوموبیل زیان دیده و حال آنکه در فعالیت های مالی که " کردیت کارت" بخش می کند و اعتبار می دهد ، مبلغ قابل توجهی سوده برده است .

همه ی شرکت های - کورپوریشن های - غیر مالی آمریکایی حالا یک بخش فعالیت های مالی دارند. جالب اینست که خود این بخش مالی هم که شرکت های مالی و بانکها باشند، کارشان این بود به مردم اعتبار بدهد و پول بدهند و بهره آن پول سودشان باشد و حال آنکه همین الان رقیمی که این شرکت ها از طریق در آمد بهره بدست می آورند حدود پنجاه و هشت درصد است یعنی از کل در آمد این شرکت هانی که قرار است از محل بهره تمامی درآمدها حاصل شود فقط 58% آن از محل بهره است و 42% دیگر در آمدها از حق الزحمه است . در حالیکه در دهه 1980 فقط بیست درصد درآمد از محل حق الزحمه بود .

اینرا می شود دید که بدهی های بخش مالی آمریکا در این بیست و چند سال گذشته - دوره ای که لیبرالیزاسیون ، فاینانشالیزاسیون و گلوبالیزیشن اتفاق افتاده- چنان رشدی کرده که پنج برابر بیشتر افزایش پیدا کرده است . در حالیکه در دهه ی 1980 بدهی های آمریکا در سکتور- بخش - مالی فقط بیست و یک درصد کل را تشکیل می داد- بدهی را در قیاس با کل تولید ناخالص آمریکا در نظر می گیریم - و یعنی در دهه 1980 بدهی های بخش مالی فقط بیست درصد تولید ناخالص آمریکا را تشکیل می داد، اما حالا و در سال 2007 بالای صد درصد تولید ناخالص آمریکاست . تولید ناخالص آمریکا حدود چهارده تریلیون دلار است . و حالا کل بدهی های آمریکا سیصد و چهل و هفت درصد تولید ناخالص آمریکاست . یعنی از رقیمی در حد پنجاه و پنج تریلیون دلار صحبت می شد که بزرگترین فقره ی آن بدهیهای مالی هستند و بعد از آن بدهی های خانوارها هستند. البته اگر بدهی های دولت و " کورپوریشن های" غیر مالی را هم در نظر بگیریم به رقم پنجاه و پنج تریلیون دلار خواهیم رسید.

اگر این آمار وحشتناک را در نظر بگیرید خواهید دید که اینها مثل غده های سرطانی رشد کرده اند و به اقتصاد هم چندان ربط ندارند . این باعث شده که یک سلسه معاملات عجیب و غریبی اتفاق بیافتد که به این سفته بازیهایی دامن بزند و معلوم نشود که بدهی ها کجا هستند و دارایی ها کجا هستند!

حالا اگر بعد از این توضیحات به بحران کنونی برگردیم، در نتیجه فرو ریختن بخش رهن مسکن در آمریکا یکدفعه " پانیک" Panic در کل اقتصاد آمریکا ایجاد شد و از آنجا اقتصاد آمریکا در یک دنیای جهانی شده با کشورهای دیگر ارتباط دارد، یکدفعه بحران در همه جا گسترش پیدا کرد. یکی از کارشناسان فاینانس می گوید که زیاله های مسموم مالی معلوم نیست کجا مدفون هستند؟ بنابراین مثل اینکه چیز آلوده ای دارد جریان آب شده باشد. همه جا و در هر معامله ای که کسی با دیگری می کند، به این مشکوک است که نکند طرف ورشکست شده یا نکند که ورشکستگی هانی را نمایندگی می کند؟! و بنابراین است که یکدفعه " پانیک" ایجاد می شود و هیچکس به کسی اعتبار نمی دهد. واز اینجاست که بحرانی که از مسکن شروع شده بود به کل اقتصاد آمریکا و اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری رشد پیدا کرده و دارد جهانی می شود .

برابری : شما گفتید که بخش مالی چه نقش مخربی را بازی کرده و در واقع عامل اصلی بحران و گسترش آن است . ولی اگر سیستم مالی چنین نقشی دارد، اولاً چرا به آن امکان می دهند؟ و بعضی ها هم ادعا می کنند که این بحران در سیستم مالی ناشی از اشتباهات عده ای یا ناشی از اختلاس هانی بوده. آیا واقعاً دلیل گسترش بحران با این دامنه این اشتباهات یا اختلاس هاست ؟ و اگر نیست دلایل اینکه دولت ها و یا سیستم سرمایه داری امکان می دهد که سیستم مالی چنین عملکردهایی داشته باشد چه هست ؟

شالگونی: حالا می بینید که همه از دست طمع کارها و سرمایه دارها و سفته بازان طمع کار داد می زنند. و حال آنکه این سفته بازها کسانی بودند که به آنها " مستراف یونیورس" Master,s of the univers، خداوندان جهان- می گفتند. آنچه در " لیمان برادرز"- Leyman Brothers- ورشکست شد و از بین رفت . در دوره ی جنگ داخلی آمریکا این " لیمون برادرز" اصلاً وجود داشت . حال است که این خداوندان جهان یکدفعه خاکستر شده اند . حالا دولت ها و مثلاً دولت " بوش " یا دولت " براون" که این دولت در دوره ی وزارت خزانه داری اش در انگلیس یکی از معماران سفته بازیهایی بوده، دارند همه ی کاسه کوزه ها را سر کسانی می شکنند که سفته بازی و طمع کاری می کردند. جالب این است که کار سرمایه دار اینست که سودش را افزایش بدهد و آنها کار عجیبی نکرده اند. دولت ها هم اشتباه نکرده اند . جالب توجه اینست که بعضی از فعالین رادیکال ، بعضی از تحلیل گران رادیکال و حتی چپ، دارند.

صحبت میکند که همه اینها از نئولیبرالیسم ناشی شده است. اگر چه در این گفته حقیقتی وجود دارد که بله از نئولیبرالیسم ناشی شده و سیستم تنظیم مالی که بوجود آمده بود و نظارت دولتی فاینانس را به جهت خاصی هدایت کرد.

اشاره کردم که مثلاً خود " گرینسپن " - Alan Greenspan - رئیس فدرال بانک امریکا بود که از سال 2000 نرخ بهره را پائین آورد و از سال 2001 نرخ بهره به زیر یک درصد رسید. از آن طریق بود که شیفتگی و جنون خرید مسکن را دامن زد.

باید دید که آیا واقعاً اشتباه بوده است؟ یا اینها جنونی بوده است؟ خود این آدم حالا آمده و میگوید که ؛ بله بعضی ها زیاده روی هائی کرده اند، نه، اینطوری نیست! مساله این نیست که مثلاً اگر نئولیبرالیسم برداشته شود و برگردیم به جای دیگر قضیه بهتر خواهد شد. واقعیت عبارتست از اینکه ابتدا بایستی توضیح داد که خود نئولیبرالیسم اصلاً چرا بوجود آمد؟ یا خود فاینانس! این " انقلاب فاینانس " که میگویند از دهه 1970 بوده، اصلاً چطور بوجود آمد؟ چرا بوجود آمد؟ جنون بود؟ نه جنون نبود! اشتباه بود؟ نه، اشتباه نبود!

نکته کلیدی اینست که در سرمایه داری اساساً، سرمایه گذاری برای پاسخ دادن به نیازهای مردم نیست. سرمایه داری را اگر بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم و اگر تعبیر مارکس را در نظر بگیریم، عبارتست از غلبه ارزش مبادله بر ارزش مصرف. سرمایه دار علاقمند نیست که بداند من به لباس احتیاج دارم یا نه! گرسنه هستم یا نه! بلکه علاقه مند است به اینکه در قبال تامین آن لباس یا غذا، چقدر سود میبرد. علاقه مند نیست که در حوزه های اخلاقی و مولد سرمایه گذاری کند. اگر لازم باشد در حوزه های قمارخانه ها یا در فاحشه خانه ها فعالیت میکند. میبینید که حالا سکسی که راه انداخته اند - در واقع بردگی جنسی ای که راه انداخته اند - این همه زنها را خرید و فروش میکنند ، سرمایه داران "شریفی" پشت آن هستند! کازینوها، فاحشه خانه ها و قاچاق آدم را همین سرمایه داران راه انداخته اند. این دلیل دارد؛ سرمایه دار جانی سرمایه گذاری میکند که سود آور باشد.

در سرمایه داری واقعیت اینست که اگر در جاهائی امکانات سرمایه گذاری سودآور بسته شود، [سرمایه] باید به جایی برود (نه اینکه نیازهای مردم ایجاب کرده باشد) که سود آوری هست. بنابراین، سرمایه از کشورهای امریکا آلمان و انگلیس فرار میکند و به آسیای شرقی میروند. بعضی ها ممکن است توجه نکنند و بپرسند که آیا رهبران [ایالات متحده] امریکا منافع خودشان را در نظر نمی گیرند؟ رهبران [ایالات متحده] امریکا قبل از هر چیز به طبقه خودشان پاسخگو هستند و نه به مردم امریکا. تصادفاً یکی از دلایلی که سرمایه از امریکا فرار میکند و به آسیای شرقی میروند، برای شکستن مقاومت خود مردم امریکا، آلمان و یا انگلیس است. چرا که اگر سرمایه داری سیال نباشد و در محل خودش بماند، مجبور است که در مقابل کارگر بایستد و بالاخره زیر فشار [طبقه] کارگر مجبور است امتیازاتی بگیرد و یک سلسله امتیازاتی بدهد. منتهی وقتیکه فلکسیبیلیته - Flexibilité نرمش پذیری - وارد بازار کار میشود و کار را می شکنند و کارهای تمام وقت را از بین میبرند و کارهای قراردادی مبنای قرار میگیرد و قراردادهای موقت غلبه پیدا میکند؛ تصادفی شدن کار در کشورهای سرمایه داری هست. همان که " فراروس " میگوید - کنژانکشن - Conjunction - یعنی اینکه کاری ممکن است امروز باشد و فردا نباشد.

در واقع حق کار از بین رفته است و امکان اشتغال کامل از بین رفته است. در چنین شرایطی، قدرت خرید کارگر از بین میروند. کسی که مزد و حقوق بگیر است، وقتیکه در آمدش پائین بیاید، چطور میتواند مصرف کننده باشد؟ وقتیکه بازارهای مصرفی بسته شود، سرمایه میروند به سمت بازارهایی که قدرت خرید دارند. در سرمایه داری، همیشه مسأله تقاضا - بقول "کینز" - مساله تقاضای موثر است. تقاضائی که پشت آن پول وجود دارد. اگر کارگر درآمد کافی نداشته باشد نمی تواند خرج کند. مثلاً در ایران این را خیلی خوب میشود دید.

وقتیکه چنین است باید سرمایه جانی برود که درآمد های بالا هست و برای برآوردن خواسته ها و نیازهای آنها باید سرمایه گذاری کند. اینجاست که یکی از بخش هائی که امکان میدهد سرمایه گذاری سود آور باشد، مثلاً، صنایع جنگی هستند که در [ایالات متحده] امریکا بیداد میکند. در امریکا میگویند که صنایع وابسته به نظامی گری، در سال گذشته، بالای یک تریلیون دلار اعتبار دریافت کرده است. یعنی روی این صنایع سرمایه گذاری شده است. در اینجا، سرمایه گذاری ها سودآور است، چون پشت خریدار دولت است. میخرند و امکانات تخریب بوجود میآورند که دنیا را بهم بریزند.

در جاهای دیگر همین سفته بازهاست..... در واقع یکی از وظائف سفته بازها، توزیع مجدد به نفع بالائی ها است. مثلاً به کارگری که شاغل است، دستمزدی میدهند، منتهی میگویند که بیاید و برای خودش صندوق بازنشستگی خصوصی باز کند. بعداً همین صندوق بازنشستگی خصوصی، یکدفعه در نتیجه سقوط اعتبارات، بخشی از دارائی شان را از دست دادند.

در همین مدتی که سقوط در سیستم مالی [ایالات متحده] امریکا اتفاق افتاده است، سی در صد کل دارانیهای صندوق بازنشستگی اتحادیه های کارگری امریکا، مبنای خودشان را از دست داده اند. یعنی اینکه کسانیکه قطره، قطره پولشان را جمع کرده بودند در واقع ضرر کردند. یا اینکه مثلاً پولی را به خیلی ها میدادند که صاحب خانه شوند. جالب است که در حالیکه از دهه 1970 دستمزدهای واقعی در امریکا ثابت مانده است، اما، میزان مصرف در بدهی های رهن - و فقط در دهه اول هزاره اخیر - هفتاد و پنج درصد بالا رفته است. هفتاد و پنج درصد!! در حالیکه از درآمد قابل استفاده هر خانوار - یعنی آن مبلغی که پس از خرج نیازهای اصلی زندگی باقی می ماند - بالای سیزده درصدش برای بهره رهن خرج میشود.

این خانوارها با رنج و زحمت، قطره قطره جمع میکنند که صاحب خانه بشوند، اما، یکدفعه قیمت خانه ها که بطور وحشتناک و در نتیجه سفته بازی ها بالا رفته بود، سقوط میکند و آنها [خانواده ها] خود را ورشکست میبینند! در حالیکه در کنار این، چیزهای دیگری هم هست؛ خیلی ها امکانات گرفتن اعتبار را نداشتند، قرارداد رهن می بستند، که همان "سپاریم" یا زیر معیار اعتبار دادن است (و آن اینست که با در صد پانینی به آنها اعتبار رهن داده اند ولی قرار گذاشته اند که در شرایطی که نرخ بهره بالا برود، درصد این بهره هم بالا برود) حالا که در نتیجه بحران نرخ بهره بالا رفته است، آنها هیچکدامشان قادر به پرداخت قسط بهره هایشان نیستند. در چنین شرایطی معلوم است که خانه هایشان را مصادره میکنند. در واقع ورشکستگی از هر طرف بر سر طبقات پائین و متوسط می ریزد.

از همین جا است که توزیع مجددی اتفاق می افتد. هم چنین، بخش بزرگی از این بدهی ها را گردن جهان سوم می اندازند. عواقب این را بعداً خواهیم دید و جداگانه باید صحبت شود.

اگر در یک جمله بخواهیم بگوییم اینست که؛ سرمایه داری امکان جذب سرمایه گذاریهای مولد را در جاهای مختلف کشورهای پیشرفته و جا افتاده سرمایه داری را بر روی خودش بسته است. در واقع چون در اینجا نمیتواند سرمایه گذاری کند در صناعی (صنعت بعنوان شاخه اقتصاد) و شاخه هائی سرمایه گذاری میکند که به بهبود شرایط زندگی اکثریت عظیم مردم ارتباط ندارد. بنابراین این یک چیز انگلی بوجود می آید.

حالا این بحران مالی بیش از هر وقت دیگر آن خصلت انگلی بودن سرمایه را که مارکسیست ها و بویژه " لنین " در اوایل قرن بیستم روی آن تأکید میکردند، نشان میدهد.

یک نکته را خیلی روشن باید گفت، که مارکس در کتاب کاپیتال اش - سرمایه - میگوید که بزرگترین مانع بر سر راه سرمایه، خود سرمایه است. سرمایه، امکان سرمایه گذاری های مولد را در اقتصاد های پیشرفته بر روی خودش مینهد و بنا براین به یک سلسله فعالیت های انگلی و در جاهائی که مخرب هستند، هجوم میبرد.

بنا بر این است که میگویم، با روی آوردن به نقد ننولیبرالیسم، مشکلی حل نخواهد شد. نه اینکه ننولیبرالیسم نباید مورد حمله قرار بگیرد، که حتماً باید قرار بگیرد، ولی، ننولیبرالیسم یک روزی نبود و به وجود آمده است. نه اینکه بلاهت این رهبر سیاسی و یا آن یکی بانکدار آنرا بوجود آورده باشد! نه! این نیاز سرمایه داری بود که چیزهایی را بوجود بیاورند که مفرهای سود آور برای سرمایه گذاری پیدا کنند. تاکید میکنم؛ سرمایه گذاری سودآور! و این سرمایه گذاریهای سودآور را ابداع کردند، اختراع کردند و در جاهای دیگر بوجود آوردند. این هم از هر طرف مانعی شده بر سر راه خود سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که به دنیای سوم گسترش پیدا میکند و بار خیلی از مصیبت هایش را هم بر روی جهان سوم خواهد انداخت.

برابری : با تشکر از اینکه به سنوال های ما جواب دادید. امیدوارم که در بخش های بعدی این گفتگو، به چشم اندازهای این بحران مالی و عواقب اش و تأثیرات آن بر کار و زندگی مردم زحمت کش و طبقه ی کارگر جهانی بپردازیم.

بخش سوم :

برابری : با سلام به بینندگان گرامی تلویزیون برابری! در دو بخش گذشته گفتگو با محمد رضا شالگونی در باره بحران مالی کنونی در کشورهای سرمایه داری جهان؛ در بخش اول بیشتر به مشخصات بحران کنونی پرداختیم و در بخش دوم به علت های بحران. پس از این دو بخش سوالهای زیادی مطرح و پرسیده شده و همینطور سنوالهای که در مطبوعات و رسانه ها وجود دارد . سعی می کنیم که بطور فشرده در مورد سنوالهای متعددی که در این رابطه مطرح شده در این برنامه بپردازیم و از ایشان نیز بخواهیم که فشرده پاسخ بگویند. اولین سنوال اینست که الان دولت های سرمایه داری دارند اقدامات زیادی برای مهار بحران انجام می دهند، مثل حمایت های دولتی از بانک های ورشکسته ، خرید آنها و دادن پولهای زیاد به آنها . بنظر شما این اقدامات درحال حاضر برای حل بحران کارساز خواهد بود؟

شالگونی : ببینید! جنبه مالی بحران حالا خیلی برجسته است . بنابراین بایستی جنبه های مالی اقدامات و اتفاقاتی را که می افتد مورد توجه قرار دهیم . گفتن اینکه بحران هست باین معنی نیست که حتماً در اینجا و در این لحظه یکدفعه همه چیز از هم خواهد پاشید. نه اینطور نیست . اجازه بدهید که در مقدمه یاد آوری بکنم که علی القاعده بحران های سرمایه داری اینطور نیستند که خیلی آسان قابل پیش بینی باشند. یکبار گفتیم که همین آقایی که رئیس بانک مرکزی یا فدرال رزرو آمریکاست – گزینس پن- بعنوان استاد دانشگاه تخصص اش این بوده چگونه می شد جلوی بحران 1930 را گرفت. ولی خود این آدم در اینجا و در همین دوران کار را خراب کرد. خیلی ها فکر نمی کردند باینجا برسد چون فکر می کردند نقدینگی در بازار فراوان هست و بنابراین اتفاقی نخواهد افتاد. اما همه آن نسخه ها ی قبلی یکدفعه بهم ریخت . آدم های وارد و کارشناسان همگی تاکید می کنند که حالا نمی دانیم در قدم بعدی چه خواهد شد؟! بنابراین نباید بیخود حرف زد و گفت که نه حتماً اینطور خواهد شد یا حتماً آنطور خواهد شد. چنین نظری معمولاً سنگ به تاریکی انداختن است و نادرست است .

منتهی یک سلسله چیزها روشن است و آن عبارت از اینست که ما با بحران بزرگی در سیستم مالی سرمایه داری روبرو هستیم و در اقتصاد واقعی هم با بحران بزرگی روبرو هستیم و این بحران خصلت جهانی دارد . اولاً از مرکز سرمایه داری جهان که آمریکاست برخاسته و گسترش پیدا کرده ، ثانیاً اینکه مساله ایندفعه خیلی ریشه ای تر است . در واقع ما با حضور این سیستم به آسانی نمی توانیم بگوئیم که بحران تمام خواهد شد. یعنی ، ببینید حالا درست چهارده ماه از شروع بحران گذشته است . درست است که از ماه سپتامبر سال جاری یکدفعه ریزش در سیستم بانکی شروع شد ولی مساله بحران خانه از اوت سال 2007 شروع شد و چهارده ماه از آن می گذرد . در این چهارده ماه قضیه بدتر شده ولی از این نمی توان نتیجه گرفت که حتماً این اقدامات شکست خواهد خورد . ولی خیلی مهم است که بدانیم اقداماتی که اینها انجام می دهند برای چیست !

این اقدامات برای اینست که جلوی حالت " پانیک"- وحشتی را که در بازارهای مالی وجود دارد بگیرند. ببینید !حالا نه اینکه در بازارهای سرمایه نقدینگی وجود ندارد، نه اینطور نیست و نقدینگی وجود دارد و به وفور هم وجود دارد، منتهی بحران اعتماد هم وجود دارد . یعنی هیچکس حاضر نیست به هیچ کسی وام بدهد. معضل این است . وحشت می کنند چون ورشکستگی ها وجود دارد. یکی از کارشناسان مالی گفته است که زیاده های مسموم دفن شده معلوم نیست در کجا هستند . بنابراین اینجا و آنجا بیرون می زند و یکدفعه نهادهای بزرگ مالی را بهم می ریزد . مثلاً می بینید که دو تا غول رهن آمریکا به وحشت می افتند . وقتیکه بزرگترین شرکت بیمه دنیا " ای. آی. جی." A.I.G - یکدفعه می رود که نابود شود و یا بانکی مثل " لیمن برادرز"- Layman Brothers یا از نوامبر 2008 Layman Brothers - که از دوره جنگ داخلی آمریکا بوجود آمده و یعنی یکصد و پنجاه سال عمر دارد نابود می شود ، خوب اینها چیز کمی نیستند . در چنین شرایطی خوب طبیعی است وحشت وجود دارد. آن اقداماتی که حالا می کنند ، اینست که وحشت را از بین ببرند و بگویند که مقابله بکنید ما پشت شما هستیم . اینکه معامله بکنید بدین معنی است که مثل گذشته ادامه بدهید یا گونه ای دیگر؟ آن بحث دیگر است .

اما اینکه آیا ممکن است اعتماد را برگردانند یا نه؟ بله می توانند ولی مساله ای که وجود دارد عبارت از اینست که آیا با برگرداندن اعتماد مشکل حل خواهد شد؟

قبل از ماه سپتامبر یا ماه اوت اعتماد اینچنین فرو نریخته بود ولی می دانیم که بحران عمق پیدا کرده بود. بنابراین اگر به اقتصاد واقعی یا حتی به سیستم مالی نگاه کنیم ، خواهیم دید که مشکلات جدی وجود دارد و اینرا نمی شود خیلی راحت حل و فصل کرد. چیزی که محرز است و حالا بایستی به آن جواب داد اینست که اگر این مساله کار ساز بشود و اقتصاد بخواهد بحالت عادی بر گردد، بلافاصله این سنوال پیش می آید که تقاضای موثر در مقیاس وسیع در خود آمریکا که مادر بازار یا بازار کلیدی است از کجا بخواهد خاست ؟ ببینید؟ اعتبارات ارزش خودشان را از دست داده اند، سرمایه های زیادی نابود شده اند. مثلاً دیروز یا پریروز بانک انگلیس اعلام کرد که نزدیک به سه تریلیون دلار دود شده و بهوا رفته. بعضی ها رقم بزرگتری را می گویند و حالا انگلیسی ها معمولاً محافظه کارانه تر اعلام می کنند . اگر در چنین شرایطی خیلی چیزها از بین می رود. مثلاً خانه ها ارزش شان را از دست می دهند، خیلی از دارانی های مالی بی معنا می شوند و قدرت خرید طبقه کارگر و اکثریت مردم در آمریکا ضربه خورده است . خوب چه خواهد شد؟ اگر تقاضای موثر نباشد آیا امکان دارد؟ هفتاد درصد تولید ناخالص مالی آمریکا را مصرف کنندگان آمریکایی معنی می دهند و اگر اینها نتوانند دوباره مصرف شان را فعال کنند اقتصاد بکار نمی افتد. همه ی این اقدامات مالی هر رقم مهم باشد بر پایه حبابی است و بادکنکی است که ناشی از " ماه همه شیران ولی شیر عظم - حمله مان از باد باشد دم به دم " و آن بادی که می آید از اقتصاد واقعی بر می خیزد . اگر خود تقاضای موثر در آمریکا نتواند احیاء شود، مشکلی حل نخواهد شد .

برابری : در بخش گذشته توضیح دادید که این بحران مالی دلایل ریشه ای تری در اقتصاد واقعی دارد. سنوالی مطرح است در رابطه با اینکه بهرحال این سیاست ها ، قدرت گیری بخش مالی و باصطلاح اقتصاد دلای ناشی از سیاست های ننولیبرالی در دو دهه گذشته یا دهه های گذشته بوده. آیا با این بحران مالی کنونی می شود گفت که ما به پایان دوره ی ننولیبرالیسم رسیده ایم و بایستی به دوره ی گذشته و حمایت های دولتی بر گردیم؟

شالگونی : مساله اینست که حتی آدم هائی مثل وزیر دارانی آلمان می گوید که دوره ی این چیزها گذشته یا " سرکوزی" آدمی که خود ارتجاعی است می آید و می گوید که دوران بازار آزاد سپری شده. وقتی آدم هائی از این دست چنین چیزهایی می گویند ، خوب معلوم است که دوره ی

نئولیبرال باین صورت که همه چیز آزاد باشد و اجازه بدهیم که بازار همه مشکلات را حل کند و بازار حلال مشکلات است سپری شده. تردیدی نیست که همین الان ایدئولوژی نئولیبرال که از دهه هشتاد بعد دیگر بی منازع شده بود، اعتبار خودش را از دست داده است. مردم برخاسته اند. عصبانیت توده ای در خود آمریکا آنقدر است که حزب دموکرات دست و پایش را گم کرده. اصلاً می بینیم که احزاب محافظه کار مجبور شده اند خودشان را حتی طرفدار مردم نشان بدهند. در چنین شرایطی، خوب معلوم است دوره ی آن حالت از نئولیبرال تمام شده و طبیعی است که خیلی چیزها بهم خواهد خورد. ولی از این مساله نباید نتیجه گرفت که سرمایه به روند کارش ادامه نخواهد داد. مسلم است که اتفاقاتی خواهد افتاد ولی این بستگی دارد که نیروهای اجتماعی و طبقاتی و مقاومت مردم چطور باشد. مثلاً اینکه دوره ی نئولیبرالیسم تمام می شود به چه معناست؟ معنایش اینست که آیا

دولت ها بر می گردند بیک اقتصاد با مداخله ی فعال بنفع مردم؟ ضرورتاً اینطور نیست! من قبلاً هم اشاره کردم که بحران 1930 در آمریکا به "نیو دیل" - New Deal - منجر شد. یک سلسله رفرفرمانی برای افزایش قدرت خرید مردم و ظاهراً بنفع آنها کردند ولی در واقع این رفرفرمان برای راه انداختن سرمایه بود. ممکن است الان هم چنین چیزی باشد. منتهی همان بحران 1930 که در آمریکا به "نیو دیل" رسید در آلمان منجر شد به روی کار آمدن نازیسم و در اروپا فاشیسم روی کار آمد.

بنابراین گفتن اینکه چه خواهد شد؛ می تواند بطرف اصلاح بنفع مردم برود در صورتیکه مقاومت از پائین و طبقه کارگر قوی تر باشد و ممکن است و می تواند بطرف یک سرمایه داری سرکوب گرتر برود و منجر شود. این دیگر بستگی به جنگ طبقاتی و مقاومت طبقه ی پائین و توان ادامه بالایی ها دارد. واقعیت اینست که اینها می خواهند وضع موجود را ادامه بدهند و هزینه ها را به دوش طبقه کارگر پائین و بدوش کشورهای دیگر بیاندازند.

برابری: بهر حال در راس این نظام جهانی سرمایه داری با سیاست های نئولیبرالی آمریکا قرار داشت و این ریزش و ورشکستگی از خود آمریکا شروع شد. حالا در مورد هژمونی آمریکا

سئوالهای مطرح است. آیا می شود گفت که با این بحران دوران استیلای آمریکا به پایان رسیده؟

شالگونی: واقعیت اینست که قدرت آمریکا قبل از هر چیز بر مبنای توان اقتصادی این کشور است. درست است و تردیدی نیست که امپراتوری اش ترک برداشته، نفوذ و استیلا و هژمونی اش ترک برداشته و این بحران ضمناً بحران هژمونی آمریکاست، ولی معنایش این نیست که آمریکا فرو می ریزد. هنوز هم که هنوز است آمریکا بیش از یک پنجم کل تولید ناخالص جهان را در دست دارد. اقتصاد بسیار بزرگی است. بازار آمریکا و قدرت خریدش هست که تمام اقتصاد های بزرگ را تحت تاثیر و نوسان قرار می دهد. سیستم امپراتوری و قدرت امپریالیسم آمریکا قبل از هر چیز بر توان سیستم مالی بین المللی - فاینانس بین المللی - هست که درست کرده است. این وقتی ترک بر می دارد مسلم است که در آنجا اتفاقاتی خواهد افتاد ولی اقتصاد آمریکا بعنوان قدرت یزرگ بنظر من همچنان وجود خواهد داشت و این ساده لوحی است که بگوئیم دوران آمریکا تمام شد.

چون واقعیت اینست که اگر مثلاً آمریکا از بین برود، کاندیداهای دیگر کدام کشورها هستند؟ بنظر من این مساله خیلی ساده نیست. دیدم که یکی از اقتصاد دانهای مارکسیست - لنو پانیچ Leo Panitch - چیز خیلی قشنگی گفته: گفته که در شرایط بحران معمولی در یک کشور معمولاً سرمایه ها فرار می کنند و اوضاع طوری می شود که هیچکس حاضر نمی شود بماند. آیا در آمریکا اینطور نیست؟ نه! سرمایه ها از آمریکا فرار نمی کنند. بعبارت دیگر بورژوازی بین المللی بیک نوعی ائتلاف دست زده که نگذارد اقتصاد آمریکا فرو بریزد و البته در حدی هم نیست که فرو بریزد.

برابری: در همین رابطه سئوالی هست و آن اینکه بهر حال در رقابت بین قطب های سرمایه داری گفته می شود که با شروع فرو ریزی هژمونی و استیلای مطلق آمریکا، قدرت های دیگری مثلاً مثل چین در حال عروج هستند آیا فکر می کنید که در آینده قدرت های دیگری جای آمریکا را خواهند گرفت؟

شالگونی: در حرکت های بزرگتر اگر بگوئیم که این بحران هژمونی آمریکاست، معلوم است که توان قدرت های دیگر دارند بالا می آیند و قدرتش افزایش پیدا می کند. ولی این بمعنای آن نیست که آنها جای آمریکا را می گیرند. مثلاً خیلی ها صحبت می کنند که در یک حرکت بزرگ چهار کشور هستند که در پیرامون سرمایه داری بودند و حالا دارند عروج پیدا می کنند. چین هست و هند هست و برزیل هست و روسیه که باصطلاح به آن "بریک" - می گویند. اما معنایش این نیست که این چهار کشور یکدفعه می توانند بجای آمریکا بنشینند و اینطور نیست و اینها کشورهای نسبتاً فقیری هستند.

البته واقعیت اینست که اینها تولید کنندگان بزرگی می شود و مثلاً حجم اقتصاد چین بیک اعتبار و به لحاظ حجم چهارم جهان است. اما باید گفت که آنهایی که فکر می کنند وضع این کشورها خیلی بهتر می شود و عروج می کنند، اینرا در نظر نمی گیرند که از همین بحران آنها هم متضرر می شوند. ببینید! سه اقتصاد بزرگ صادر کننده به آمریکا که آلمان و ژاپن و چین باشند، اگر بازار آمریکا بسته شود هر سه متضرر می شوند و اقتصاد شان شکست می خورد. حتی می بینید چینی ها نگران هستند و محافظه کارانه برخورد می کنند. و بنوعی از آمریکا دفاع می کنند و مذاکره می کنند و قرار است که برای تشکیل کنفرانس سران به واشنگتن بروند.

تردیدی نیست که بنفع قدرت های دیگر قدرت آمریکا ناگزیر باید تعدیل پیدا کند. ولی اینطور نیست که گویا بلافاصله قدرتش بیشتر خواهد شد. حالا آنها نیز ضرر خواهند کرد. حتی خود چین می گویند که بالای دویست و بیست میلیارد دلار ذخایر سرمایه ای در آمریکا دارد. اسناد بهادار و سهام و اوراق قرضه آمریکا را خریده است و خوب حداقل اینها ارزش خودشان را از دست داده اند. بعلاوه! اقتصاد چین یک اقتصاد صادراتی است و اگر بازار آمریکا و بازار کشورهای غربی به رویش بسته شود، اقتصاد چین ضربه خواهد خورد.

البته بعضی ها می گویند که چین برای اینکه رشدش را حفظ کند باید سعی نماید در داخل خودش بازار مصرفی وسیعی بوجود بیاورد. این با آن حالتی که هنوز می شود گفت یک نوع انباشت اولیه در چین برای جا انداختن کامل و پخته کردن سرمایه داریست تفاوت دارد. در آن مرحله مردم را می چابید و سرمایه داری در قطب های دیگری جا می افتاد. اما سیستم چین سیستمی است از جهاتی برده داری و آیا این سیستم خواهد توانست در بازارهای مصرفی داخلی آن چنان فعال باشد که جای بازار مصرفی آمریکا را پر کند و یا حداقل تا حدی جبران کننده آن باشد؟ بنظر من چنین چیزی فعلاً مطرح نیست.

برابری: بعضی ها ارزیابی شان اینست که بهر حال رقابت هائی بین قدرت های سرمایه داری در حال گسترش است و ما در پایان دوره ی نئولیبرالی و استیلای آمریکا به دوره ی پایان قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تا جنگ جهانی دوم رسیده ایم که در آن قدرتها رقابت داشتند و این رقابت ها موجب جنگ های جهانی اول و دوم بین قدرتها شد. آیا چنین اوضاعی را در پیش داریم؟

شالگونی: اگر بگوئیم که دوره نئولیبرالی آسیب دیده و دیگر نمی شود آنرا بصورت قبلی ادامه داد، حالا ما باید بپذیریم که جهانی شدن سرمایه داری را هم نمی شود مثل قبل ادامه داد. بنابراین بدیهی است که لااقل بشیوه سابق نمی شود ادامه داد. منتهی اینکه آیا از اینجا جنگ هائی در بین قدرتها شروع خواهد شد یا نه - مثل همانطور که گفتید دوره ای امپریالیسم که تنوریهای کلاسیک امپریالیستی مارکسیست ها می گفتند و مثل لنین که خیلی درخشان پیش بینی می کردند که چه اتفاق خواهد افتاد و خصلت انگلی سرمایه و جنگ های مداوم بین قدرت های بزرگ سرمایه داری را مطرح می کردند - اکنون چیزی مثل "تعادل وحشت" که در دوره ی "جنگ سرد" هم مطرح می کردند وجود دارد و خود سلاح های

هسته ای که اصلاً نابود کننده هستند و کسی در این جنگ ها نمی تواند پیروز باشد و بنابراین محدودیت هانی بوجود می آورد . ولی در این تردیدی نیست و قتیکه نظام اقتصادی و در واقع جهانی شدن کشورها را بهم وصل می کند، خواه ناخواه رقابت هانی بین قدرتهای سرمایه داری وجود می آید و هر کشور سعی می کند قدرت اقتصادی خودش را حفظ کند و خوب همین مسائل و البته نه ضرورتاً به جنگ های مستقیم بین مثلاً ژاپن و آمریکا یا آلمان در اینطرف یا کشورهای اروپائی و آمریکا یا چین و آمریکا منتهی شد نشان، اما بهر حال باعث جنگ های غیر مستقیم خواهد شد. هر کدام در منطقه ی نفوذشان و بوسیله دولت های متحدشان و دست نشاندگانشان ممکن است جنگ هانی راه بیاندازند . یعنی علی القاعده و بی آنکه غیب گونی کنیم باید بگوئیم که زمینه مساعدی برای جنگ های بین قدرت های سرمایه داری و البته ضرورتاً نه بصورت مستقیم و بلکه به نیابت از طرف هیأت حاکمه آنها بوجود آمده است و ممکن است اتفاق بیافتد.

بنابراین من فکر می کنم بی آنکه غیب گونی کنیم - که زمینه حاضر زمینه ی تنش هاست .

برابری : تلاش کشورهای پیشرفته سرمایه داری طبق معمول این است که این بحران را بدوش کشورهای فقیرتر یا حاشیه سرمایه داری و یا بطور کلی کشورهای جهان سوم بیاندازند . سرنوشت کشورهای جهان سوم در رابطه با این بحران بنظر شما چه خواهد بود؟

شالگونگی : مسلم است که اینجا توان کشورهای جهان سوم برای مقابله اهمیت ویژه دارد که چطور می توانند مقاومت کنند. همین الان در آمریکای لاتین کشورهانی که مترقی هستند و می خواهند مقاومت کنند، مثل ونزوئلا، بولیوی، اکوادور و بقیه در "کاراکاس" جمع شدند . " در کاراکاس" یک کنفرانس بین المللی اقتصاد سیاسی از هشتم تا یازدهم اکتبر برگزار شد و این کشورها در آنجا جمع شدند و جالب است که آنجا مطرح کردند که باید چیزهانی را در مقابل سیستم مالی درست کنند و در مقابل قدرت های مرکزی سرمایه داری و مخصوصاً آمریکا که بار مصیبت هایشان را بر دوش این کشورها نیاندازند. و مطرح کردند که آمریکا ی لاتین باید بتواند از خودش دفاع کند. و باین خاطر بود که پیشنهاد ونزوئلا که در مقابل صندوق بین المللی پول بایستی مقاومت کرد یا حتی صندوق مستقل آمریکا لاتین را بایستی درست کرد و یا بانک جنوب را بایستی تاسیس کرد و مورد استقبال قرار گرفت و این مسائل بطور جدی در آنجا مطرح است .

بنابراین قدرت سیاسی و مقاومت کشورها و مخصوصاً ایجاد بلوک هانی بین دولت های مستقل و مترقی خیلی مهم است . در اینکه تا چه حد می توانند! بعضی دولت ها ممکن است بتوانند ولی واقعیت اینست که علی القاعده بحران بر دوش کشورهای پیرامونی که بعضی شان وابستگان و دست نشاندۀ های قدرت های مرکزی هستند خواهد افتاد . مثلاً سرنوشت بحران را در پاکستان تا همین حالا نگاه کنید ! پاکستان در واقع با یک ورشکستگی اقتصادی روبرو بود، از صندوق بین المللی پول و کشورهای متحدش مثل آمریکا و انگلیس و غیره کمک خواست که مثلاً در جنگ علیه تروریسم با او همراهی کنند . با حالت تحقیر آمیزی با این کشور برخورد کردند و کمکی نکردند . صندوق بین المللی هم می خواهد یک سلسله چیزها را با زور گونی باین کشور تحمیل کند تا اینکه اعتباراتی به این کشور بدهند . در کشورهای دیگر هم چنین خواهد بود.

مثلاً ببینید در سال 1997 با آسیای شرقی چه کار کردند ! معمولاً این بحران ها ی مالی دوش کشورهای پیرامونی انداخته می شود و این قطعی است . در اینجا لازم است نکته ای را در مورد ایران بگویم : می بینیم که رهبران جمهوری اسلامی در تبلیغات خودشان می گویند که وضع ما خیلی خوب است و ما اصلاً آسیب ندیده ایم ! اولاً بگویم که اولین فقره ی آسیب دیدن همین مسأله نفت است. و قتیکه بحران جهانی میشود و تقاضا برای نفت کم میشود، خوب حلقوم اقتصادی جمهوری اسلامی گرفته شده است، بنابر این نمیتواند در ایران اصلاً اثری نداشته باشد. بعد هم اینکه سیستم مالی جمهوری اسلامی بسیار، بسیار شکننده است و نمیتواند اثر نپذیرد. اما، اینکه به جاهای دیگر، دیرتر منتهی میشود - مثل جمهوری اسلامی ایران- علتش اینست که جمهوری اسلامی ایران، نسبتاً خارج از بازارهای مالی بین المللی هست و عایق هانی دارد و آنهم بخاطر محاصره اقتصادی و غیره است. ولی نتایج اش را خواهیم دید. همین الان هم مشهود است که، آسیب قطعی دیده است.

برابری : اگر نتیجه، بدوش انداختن فشار بحران به کشورهای حاشیه سرمایه داری باشد ؛ آیا احتمال جنبش های توده ای و انقلابات توده ای و قیام مردمی بدلیل گسترش فقر و فلاکت بیشتر نخواهد شد؟

شالگونگی : گفتیم که در مورد خیلی چیزها مرتب پیش بینی کردن، به نوعی سنگ به تاریکی انداختن است. ولی در مورد یک چیز میشود با قطعیت صحبت کرد و آن اینکه، دوره خیزش های توده ای فرا رسیده است و در این تردیدی نیست و قطعی ترین مسأله است. ما در دوره ای هستیم که همه چیز در حال ذوب شدن است. بنابراین ناآرامی هانی در پیش خواهد. حتی ممکن است در کشورهای انقلاباتی و یا شورش هانی اتفاق بیافتد. حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری هم، تحولاتی را شاهد خواهیم بود.

بگذارید یک مورد را بگویم: داشتند سیستم راه آهن آلمان را خصوصی میکردند، از زمانیکه این بحران شروع شد با وجود اینکه قرارداد بسته شده بود و معامله انجام شده بود، آنرا متوقف کردند. الان دیگر دوره این کارها نیست! بنابر این ممکن است خیلی تحولات اتفاق بیافتد. منتهی اینکه جهت اش چه باشد، خود یک مسأله است.

برابری : در همین رابطه سنوال اینست که این بحران چه اثری در وضعیت طبقه کارگر خواهد گذاشت؟ طبیعتاً اثر خواهد گذاشت و همانطور که شما صحبت کردید. در کشورهای سرمایه داری وضعیت طبقه کارگر در این بحران چگونه خواهد بود؟

شالگونگی : چند چیز را در نظر بگیریم. مثلاً من دیده ام که یکی از اقتصاددانان مارکسیست، از شماره هجده اکتبر "نیویورک تایمز" چیزی را نقل کرده بود که تا اینجا تنها تعهدات دولت آمریکا، برای جلوگیری از فروریزی سیستم مالی، بیش از پنج تریلیون دلار است. خب، اگر چنین چیزی باشد، بدهکاری های دولت افزایش یافته است. حالا بدهکاری سیستم مالی و شرکت های مالی چقدر است. ؟ خب، معلوم است و فقط در سی سال گذشته، پنج و نیم برابر افزایش پیدا کرده است. این شوخی نیست! درست است که بدهکاری های خانوارهای آمریکایی هم افزایش پیدا کرده، ولی دو برابر شده است.

دو بدهکاری در آمریکا بزرگتر از بدهکاریهای دولت است. یکی بدهکاریهای خانوارهای آمریکایی است، که از 1980 تا 2007 - در واقع در طی سی سال گذشته - دو برابر شده است. دیگری بدهکاریهای شرکت های مالی - یعنی بانک ها و امثال آنها - است، که طی همین فاصله زمانی پنج برابر شده است.

بنابراین اوضاع طوری نیست که بشود گفت وضعیت کارگران بهتر میشود. فقط در رابطه با وضعیت کارگران، عامل سیاسی تعیین کننده است، که رزمندگی طبقه کارگر، تا چه حد است. ولی از نظر اقتصادی مسلم است که خبر خوبی برای کارگران نیست، مگر اینکه شورش بشود. واقعیت اینست که بدهکاری ها بالا رفته است. دولت سیستم های تامین اجتماعی را در هر جا که هست خواهد زد. مگر اینکه شورش هانی بشود و حرکت هانی اتفاق بیافتد. بهر حال، همه چیز را بدوش طبقه کارگر خواهند انداخت. در این تردیدی نیست.

حال این را خیلی ها میگویند و مارکسیست ها بیشتر از دیگران بر آن تاکید دارند؛ گفته بسیار زیبای مارکس است : مارکس میگوید آنچه که در اقتصاد ملی سرمایه داری مال همه است، بدهی های عمومی است. این بدهی ها مال همه است و بقیه چیزها مال یک عده ای خاص است.

بنابر این است که، حالا طبقه کارگر در بدهکاری ها با دیگران شریک است. نه! در دارانی ها شریک نیست!

مثلاً این را دقت کنید که در آمریکا که ثروتمندترین کشور دنیاست، طی سی سال گذشته دستمزدهای واقعی - واقعی ونه اسمی - تکان نخورده اند و بالا نرفته اند. بعد اگر آن دهک های درآمدی را که به آن منحنی "لاینز" و ضریب "جیمی" میگویند، در مورد ثروت محاسبه کنیم، به تفاوتهای تعجب آوری خواهیم رسید.

من از قول یکی از مارکسیست های آمریکایی میگویم که او هم آمار منتشره را نقل میکند: اگر آن دهک ها را حساب کنیم و ثروت (نه درآمد) ثروتمندترین آمریکایی ها (یعنی یک در صد بالای جامعه آمریکایی) را در نظر بگیریم؛ برابر دارایی هشتاد درصد جمعیت امریکا میشود. یعنی ثروت 1% آمریکایی ها، برابر 80% بقیه آمریکایی ها است.

او میگوید که اگر دارایی مالی را در نظر بگیریم (چون که ثروت های مالی سیال هستند و یکجا نمی مانند و یک کسی میخوابد، ورشکست میشود. دیگری میخوابد و در خواب ثروت اش چند برابر میشود.) در آنصورت دارایی یک در صد آمریکایی ها چهار برابر دارایی های هشتاد در صد آنها خواهد بود. فکرش را بکنید! 1% جمعیت امریکا، برابر 80% جمعیت امریکا ثروت دارد. خب، اینها عواقبی دارد و قابل ادامه نیست.

میخواهند همه چیز را بدوش طبقه کارگر بیاندازند. اینجا جنبش ها و مبارزات کارگران و زحمتکشان است که همه چیز را تعیین خواهد کرد.

برابری : احتمالاً شنیده اید که در رابطه با این بحران، کتاب "سرمایه" مارکس و دیگر کتابهایش که در آنها بحران جهانی نظام سرمایه داری در یکصد و پنجاه سال قبل پیش بینی کرده، فروش شان سه یا چهار برابر شده است و اینرا انتشاراتی ها میگویند. حالا سنوال اینست که در رابطه با این بحران آیا سوسیالیسم - چیزی که مارکس بر آن تأکید میکرد - قدرت بیشتری خواهد گرفت؟

شالگونی : تردیدی نیست که به مارکس توجه خواهد شد. میگویند که مارکس پایان یافته است. این گفته بیشتر یک "جوک" بود. مگر میشود که مارکس پایان پیدا کند؟ مارکس که پیغمبری نیست که دستورالعمل هائی برای رستگاری داشته باشد. آدمی است که نظام سرمایه داری را تحلیل میکند، که بشریت را به نابودی می کشاند.

بنابر این مارکس رفتنی نیست و حالا هم عروج دو باره اش را میبینیم. حتی رسانه های گروهی هم اینرا میگویند. البته به این خاطر میگویند که هنوز آن خیزش های بزرگ کارگری برنخواسته است. در چنین صورتی، دو باره فحش به مارکس شروع خواهد شد. هنوز خطر آنچنانی احساس نمیکند. زیرا که بورژواها از مارکس هیچوقت تعریف نخواهند کرد. مدام فحش دادن- هر بار که اسم مارکس می آید - جزو واجبات آنهاست! منتهی، واقعیت اینست که اگر طبقات پائین بلند شوند و خودشان را آرایش دهند - که این چالش بزرگی است و زمینه مساعدی برایش بوجود آمده است - تحولاتی خواهد شد. البته اینکه به کجا می انجامد، همه چیز بستگی به خیزش بزرگ طبقاتی دارد. ماکسیسم چیزی نیست که " از آسمان بیاید" ، از زمین برمیخیزد و از توده زحمتکش و طبقه کارگر برمیخیزد.

بنابر این با چالش بزرگی برای سوسیالیسم روبرو هستیم. از همین الان بایستی سوسیالیست ها و کمونیست ها فعلیت سوسیالیسم را در دستور کار بگذارند ؛ مثلاً ملی کردن سیستم مالی یا مثلاً ساختن خانه های عمومی برای زحمتکشان، ایجاد تعهدات اجتماعی برای جامعه در مقابل نیازمندی فقرا و حرکت بطرف سوسیالیسم و برنامه سوسیالیسم.

مسأله ما مبارزه با نئولیبرالیسم نیست، بلکه خود سرمایه داری و شیوه تولید سرمایه داری مطرح است. نیاز به سوسیالیسم، دارد، از درب و پنجره، خودش را نشان میدهد و داد میزند. منتهی سنوال اصلی اینست که ؛ آیا جنگ طبقاتی پرولتاریا ، در مقیاس جهانی و در تک تک کشورها، خواهد توانست این را پیش ببرد. ؟

برابری : سنولات زیاد دیگری مطرح است و بینندگان ما هم سنولات زیادی دارند که امیدواریم در برنامه های آینده باین بحث ادامه بدهیم.